

جامعه مدنی و دموکراسی

گفتگو با ژان. ل. کوهن

یوسنتمومه

در دریافت سنتی لیبرالی جامعه‌ی مدنی فضایی را می‌پوشاند که بنا بر نیازها، آزادی و قراردادهای فردی تعیین می‌یابد. مدل آن قبل از هر چیز اقتصاد و بازار است. از این رو، این دریافت با دولت که تجسم اراده‌ی عمومی است و کمابیش همواره متهم به بوروکراسی، ناکارایی و بی‌احترامی به آزادی‌های فردی است، مخالف است. این شکلواره به وسیله‌ی هگل که کوشید نارسایی‌های جامعه‌ی مدنی بورژوازی را روشن گرداند، زیر و رو گردید. (در حقیقت در زبان آلمانی اصطلاح BÜRGERLICHE GESELLSCHAFT در رجوع به شهروند و بورژوا دو معنی دارد. هگل دریافت خود را از این اصطلاح در فلسفه‌ی حق بیان کرده است. اما مارکس به ویژه در مسئله یهود با استناد به شرایط ویژه‌ی تاریخی سرمایه‌داری به انتقاد از وجه تمایز دولت و جامعه‌ی مدنی و جدایی انسان و شهروند که باید در حرکت به سوی کمونیسم پشت سر گذاشته شود، گرایش داشت. با این همه، یک چنین دیدی که در دهه‌ی ۷۰ توسط آلتوسر و نزدیکان وی در پیش گرفته شد مسئله‌آفرین است. مخصوصاً این دید به طور کلی در تحلیل برخورد سیاسی - فرهنگی با گسترش عقلانیت بوروکراتیک در کشورهای شرق به شیوه‌ی انتقادی خود را ناتوان می‌بیند. به علاوه، پیش از همه، اندیشمندان منتقد توتالیتریزم چون لوفوریت یا کاستوریادیس از یک سو و جریان‌های مربوط به نظریه‌ی خود مدیریت و آلتسرناتیوها از سوی دیگر، در چشم‌اندازهای مختلف کاربرد این مفهوم بحث‌انگیز را در دستور روز قرار داده‌اند.

در شرایط کنونی که تقابل برنامه - بازار دیگر در چپ مدافعی ندارد، لذا ضروری‌تر به نظر می‌آید به چیزی بیندیشیم که از زمان گرامشی دست کم به عنوان اصطلاح سوم درک شده و مبارزه برای جامعه‌ی عادلانه‌تر را برتر می‌داند [گرامشی به وضوح اصطلاحی متفاوت با اصطلاح جامعه‌ی مدنی را برای ترجمه‌ی آلمانی burgerliche Gesellschaft به کار برده است.] با این همه، اصطلاح جامعه‌ی مدنی که در فرانسه بسیار به مد روز بدل شده کاملاً متشوش به نظر می‌رسد. حتا

حزب سوسیالیست در کوشش برای درمان بحران بیش از پیش فزاینده شکل‌های سنتی سیاسی این اصطلاح را پرچم قرار نداده است. آلتسرناتیوها عموماً جامعه‌ی مدنی را به عنوان قلمرو خودسالاری (Auto no mie) در برابر جامعه‌ی دگرسالاری (Heteronomie) درک می‌کنند.

اما مفهوم جامعه‌ی مدنی چندان مدون نیست. برعکس برخی چون لوفوریت روی هم رفته به مفهوم فکر لیبرالی کلاسیک نزدیک‌اند. با این همه، در دنیای انگلوساکسون و در آلمان مفهوم جامعه‌ی مدنی دوباره توجه را به خود جلب کرده است و ازه‌سازی جدید (Zivilgesellschaft) برای رهایی از ابهام و ازه‌ی سنتی بوده است. در انگلستان و در ایالات متحد از چند سال پیش تأمل عقلی بالنسبه مهمی در چارچوب کوشش‌ها برای سمتگیری دوبار چپ در جهت چشم‌اندازهای دموکراسی رادیکال انجام گرفته است. ژان. ل. کوهن یکی از تئوری‌پردازان پیشرو در این زمینه است.

□ □ □

س - مفهوم جامعه‌ی مدنی به طور کلی در تقابل با مفهوم دولت تعریف شده. بر عکس شما با متمایز کردن جامعه‌ی مدنی از دولت و اقتصاد یک تقسیم سه گانه انجام داده‌اید! و این ابتکار گرامشی را در ذهن تداعی می‌کند.

ج - در واقع چارچوب عقلی، جامعه‌ی مدنی را - در تقابل با دولت - بیش‌تر به بازار ربط می‌دهد. این مخصوصاً نظر مارکس است. نظر دیگر بیش‌تر توکویلی است! این نظر جامعه‌ی مدنی و جامعه‌ی سیاسی را از دولت و اقتصاد متمایز می‌کند. با این همه، تحلیل توکویلی اقتصاد کم‌عمق باقی می‌ماند. بررسی توکویلی قبل از هر چیز بر دولت تکیه دارد. گرامشی در این زمینه اندکی وضع استثنایی دارد. او نخستین نویسنده در سنت مارکسیستی است که حقیقتاً با یک مدل سه بخشی کار کرده است. همان‌طور که پری آندرسون نشان می‌دهد کاربرد اصطلاح جامعه‌ی مدنی در نگرش گرامشی روشن است. گرامشی به درستی تمیز می‌دهد که در جامعه‌های غربی یک سلسله‌نهادهای ویژه چون کلیسا، انجمن‌ها و سازمان‌های کمک

متقابل و غیره وجود دارد که درون یا بیرون جنبش کارگری رشد یافته‌اند و نمی‌توان آن‌ها را به قلمرو اقتصاد محدود دانست. بنا به تشخیص درست او اگر می‌خواهیم سرکردگی (هژمونی) کسب کنیم باید این زمینه‌ی فرهنگی را به کار گیریم. با این همه، او بنا به دریافت کلاسیک خود از تئوری طبقات در این زمینه بر خوردافزایی خود را حفظ می‌کند. به عقیده گرامشی در نهایت طبقات بازیگران اصلی‌اند. به علاوه آینده‌ی جامعه‌ی مدنی پس از انقلاب روشن نیست. من در یک چشم‌انداز متفاوت کار می‌کنم که جزئاً ریشه در آثار هابرماس دارد. (مخصوصاً در مفهوم فضای عمومی و در تئوری اجتماعی دو قطبی او که در تئوری عمل کردن ارتباطی به بسط آن‌ها پرداخته است.)

به علاوه، من مقوله‌ی کنیدی مشارکت داوطلبانه سنت پلورالیستی را از تئوری سیاسی وام می‌گیرم. بر خلاف ابهام جامعه‌ی مدنی - باید از جامعه‌ی بورژوازی مارکس مفهومی ساخت که تحلیل نهاد‌های بینایی را امکان‌پذیر سازد! این نهادها در گستره‌ی وسیعی عمل می‌کنند و علاوه بر خانواده همکاری‌های داوطلبانه تا جنبش‌های اجتماعی را در بر می‌گیرند. در دنیای مدرن این نهادها از اقتصاد بازار متمایزند. از سوی دیگر، آن‌ها با دولت گاه رابطه‌ی وسیع دارند و گاه بی‌رابطه‌اند.

س - در یک مقاله که به تازگی با همکاری آراتو نگاشته‌اید تأیید کرده‌اید که بازآفرینی جهان واقعی (...). مستلزم روندهای ارتباطی انتقال فرهنگی، یکپارچگی اجتماعی و اجتماعی کردن است. این بازآفرینی نیازمند وجود نهادهایی است که وظیفه‌ی آن‌ها حفظ و نوسازی سنت‌ها، همبستگی‌ها و هویت‌هاست. به نظر می‌رسد این بُعد نهادی جهان واقعی (متمایز از بُعد نهادی - زبانی آن) با مفهوم ما از جامعه‌ی مدنی بهتر مطابقت دارد. به نظر می‌رسد که جامعه‌ی مدنی در این چشم‌انداز به موهبت عمل کردن ارتباطی بی‌قید و شرط عمل می‌کند. حال آن‌که بازار دولت به نهادسازی‌های عقلانیت‌بازاری تعلق دارد. در این صورت تقسیم سه گانه شما ارزشی می‌یابد که فقط تحلیلی نیست (یعنی این تقسیم به متمایز کردن نمونه‌های انتزاعی روابط اجتماعی محدود نمی‌گردد که بعد بتوان آن را در نهادی مشخص ممزوج یافت). آیا دقیقاً می‌توانید روابطی را که میان مفهوم‌های عمل کردن ارتباطی، دنیای واقعی، فضای عمومی، جامعه‌ی سیاسی و جامعه‌ی مدنی برقرار می‌کنید، مشخص سازید.

ج - ابتدا بجاست خاطر نشان کنم که یک مفهوم هرگز با واقعیت تجربی کاملاً مطابقت ندارد. بعد باید مشخص کرد که آیا چارچوب تئوری کنش است یا تئوری سیستم‌ها. از دیدگاه تئوری کنش می‌توان گونه‌های مختلف عقلانیت:

استراتژیک، ابزاری و ارتباطی را مشخص کرد از این نظر فکتر نمی‌گنم که متمایز کردن مفهوم‌ها مشخص ممکن باشد. مثلاً بدون شک درون خانواده شمار زیادی کنش‌های استراتژیک وجود دارد. همچنین درون مؤسسه‌ها یا بیورگانیسی مستطناً کنش‌های متقابل ارتباطی وجود دارد. من خود مانده از این واقعیت دفاع کنم که در مجموع می‌توان جامعه مدنی، اقتصاد و دولت را بر پایه شیوهی تنظیم متقابل متمایز کرد. درون نهادهای جامعه مدنی کنش باید قبل از هر چیز به طور ارتباطی هماهنگ شود. کنش‌های هر جامعه مستقیمه اقتصادی و مرفعی (با توجه به اصطلاح‌شناسی هارمراس دربارهی این موضوع) باید با واسطه‌های پول و قدرت تنظیم گردد. مکانیسم‌های سیستمی از یک سو کنش مؤسسه‌ها را در برابر بازار و از سوی دیگر کنش‌های درونی و بیرونی بیورگانیسی‌ها را تنظیم می‌کنند. واسطه‌های پول و قدرت چنانچنین بی‌واسطه می‌شوند. برعکس، درون نهادهای جامعه مدنی (خانواده‌ها، سازمان‌های دولتی، کلاس‌های درس مدرسه‌ها) کنش به طور ارتباطی تنظیم می‌شود به یقین می‌توان بدهای مبنی از این نهادها (مثل مدرسه‌ها) یافت که به طور بیورگانیکی ساختاری شده‌اند و در جهت هدفی‌ها کارایی عمل می‌کنند. البته این تمدها مرکزی نیستند اما اگر آن‌ها جنبه‌ی مرکزی پیدا کنند، نهاد مورد بحث مفهوم منطقی‌اش را از دست خواهد داد.

در کتابی که به استیاق آسدره یف آرانزو زیر عنوان جامعه مدنی و تئوری سیاسی نگاشته‌ام اختلاف میان سیستم و دنیای واقعی که هارمراس آن را متمایز کرد، به عنوان نقطه‌ی حرکت اختیار شده است. او در مفهوم دنیای واقعی چیزهای زیادی می‌گفت‌اند: مانند تورا، فرهنگ، اجامی کردن یا بر معیارهای اخلاقی و ساخت شخیصیت. آن چه در این شکواریه غایب است، دقیقاً فقط نهادهای جامعه مدنی منظره آن است. می‌گویند ضمن بحث درباره‌ی نهادهایی که به موجدان این دنیای واقعی ایجاد می‌شود این سطح را نمی‌کنیم. پس برای رسیدن به سطح نهادهای که مایشگر جامعه مدنی است از مفهوم اجتماعی، فرهنگی عام دنیای واقعی آغاز می‌کنیم.

از این رو، نقطه‌ی حرکت از یک مدل سه بخشی تشکیل می‌شود. ۱- جامعه مدنی (که در آن کنش به طور ارتباطی تنظیم می‌شود)، ۲. اقتصاد (که به وسیله‌ی پول تنظیم می‌گردد)، دولت (که به وسیله‌ی قدرت تنظیم می‌گردد)، البته ساختارهایی وجود دارند که میان این سه قلمرو نقش میانجی ایفاء می‌کنند. من نهادهایی چون حزب، گروه‌های فشار و مجلس را که میانجی میان دولت و جامعه مدنی هستند، جامعه‌ی سیاسی و نهادهایی چون سندیکاها، شوراهای مدیریت، ارگان‌های مذاکره‌

جمعی را که میانجی میان اقتصاد جامعه مدنی و دولت، جامعه‌ی اقتصادی می‌نامیم. پس مدل سه بخشی به طور بی‌واسطه به مدل پنج مدلی تبدیل می‌شود. باز می‌توان به طبقه‌بندی دیگری پرداخت اما به گمان من این مدل پنج بعدی برای بیان مفهومی عمومی کافی است.

در این چارچوب فضای عمومی دوگانه است: در جامعه مدنی فضا‌های عمومی وجود دارد که روزنامه‌ها، شکل‌های ارتباط عمومی (از ادبیات و روزنامه‌ها تا رسانه‌های رادیو-تلفونی و غیره) است که در خلال آن بازیگران می‌توانند درباره‌ی موضوع‌های مربوط به نفع عمومی با یکدیگر بحث کنند. همچنین در جامعه‌ی سیاسی شکل‌هایی (به ویژه مانند مجلس‌ها) وجود دارد که به جامعه مدنی امکان می‌دهد که در این جامعه اثر بگذارد.

من - شفا فریق تکمیلی میان جامعه مدنی سنتی قائله که می‌توان آن را جامعه‌ی مدنی سوزروایسی، و جامعه‌ی مدنی مدرن و ساپورزروایی توصیف کرد.

ج - جامعه مدنی به سخن درست تنها با بدایش مدرنیته شکل می‌گیرد. این جامعه در صورتی که با پیدایش بازار آغاز گردد، ضرورتاً سوزروایی نیست. با این همه، شکل مسلط تاریخی جامعه مدنی به وسیله‌ی سوزروایی ساختاری شده و ما آن را با روابط پدراالانه ملاحظه می‌کنیم. بیان درست، اغلب تحلیل‌ها خانواده را در شرح خود بیرون جامعه مدنی از یاد می‌بردند و با تکرش آن به عنوان یک اجتماع طبیعی از هگل تبعیت می‌کنند. تلقی یک اجتماع به منتهای یک چیز طبیعی به معنای حفظ و نگاهداشت روابط اجتماعی و معیارهای درونی آن در برابر انتقاد است. در اصطلاح‌شناسی سن، هنگامی که روابط مسلط سراتنی یا نابرابرانه درون نهادهای جامعه مدنی توسط ساختارهای هنجاری که هنوز زیر سؤال قرار نگرفته‌اند، تقویت می‌گردد، آن‌ها برخوردی سنت‌گرایانه از جانب شرکت‌کنندگان را می‌طلبند. یک رویکرد غیرسنت‌گرایانه نسبت به نهادهای جامعه مدنی بدین معناست که روابط اجتماعی معیارهایی که بر آن‌ها فرام می‌روند، بالقوه راه را به روی تأمل انتقادی می‌گشایند و این تأمل غالباً به عمل در می‌آید.

سپاروپرس، هنگامی که بازیگران، روابط پدراالانه و معیارهایی که بر سلسله خانواده فرمانرواست زیر سؤال قرار می‌دهند، و هنگامی که آن‌ها می‌کوشند دسترسی به فضا‌های عمومی مربوط به جامعه مدنی را توسعه دهند یا آن را دوباره ایجاد کنند خواه ناخواه در روند کنش متقابل ارتباطی گام می‌هند که امکان می‌دهد معیارهای موجود به نقد کشیده شود و فعالیت‌های عملی موجود دگرگون گردد. این شکلی از مدرن‌سازی است که

هدف آن کاربرد اصل مساوات جامعه مدنی در نهادهای سنتی این امر می‌تواند توسعه‌ی حقوق استقلال افراد ایجاد هویت‌های جدید، توسعه‌ی شکل‌های جدید درک و فهم، معیارها، فعالیت‌های عمومی و روابط جدید اجتماعی را در بر گیرد. در این شرایط، مفهوم جامعه مدنی سوزروایی تنها به نقد نهادهای سنتی واقعی سپاستن آن‌طور که هارمراس آن را تحلیل کرد، نظر دارد.

ج - با شما آن را به عنوان یک مفهوم هنجاری که هدفی را در بیان می‌آورد، درک می‌کنم که باید برای رسیدن به آن بکوشیم؛ یا آن را به عنوان یک مفهوم توصیفی می‌فهمید که حالت کنونی اشیا را تحلیل می‌کنند. از نظر هارمراس، مفهوم جهان واقعی سپاستن است. حتی اگر شامل بُعد تنظیمی و غیرعقلی باشد، تقریباً برای تحلیل جهان معاصر به کار رفته است.

ج - من با این نظر موافق این قبیل شرح مسایل جامعه مدنی به مفهوم چندی به تمام می‌باشم. کمبستیستی این تجربه‌ی جامعه‌های نامگرای شرق اروپا در این طریزری جنبه اساسی دارد. افرادی چون مشیکیک یا کورون آن چه را که می‌توان گفت باید از دست داد و برای ساختن جامعه مدنی کوشید، خوب نشان دادند. دومین موضوعی که این موضوعی شیوهی طرح مسایل را از مارکسیسم دور می‌کنند، این است که مبتنی بر لفاظی انقلابی نیست، مسئله دیگر این نیست که جامعه‌ی مدنی از یک بلوک تشکیل می‌شود که می‌توان آن را سرمایه‌داری توصیف کرد و شامل جامعه مدنی است که سوزروایی خواهد بود و برای رسیدن به آن چه جامعه مدنی ساپورزروایی است، باید به کلی با این جامعه قطع رابطه کرد. جامعه مدنی هرگز به آن چه که فیروال‌ها همانند مارکسیست‌ها خواسته‌اند باشد، محدود نشده است. مسلم است که این جامعه در چارچوبی بسط یافت که در آن ساختارهای مسلط که به وسیله‌ی مکانیسم‌های سرمایه‌داری، پدراالانه یا دولتی تغییر شکل داده شدند، نقش ایفاء کرده‌اند، البته، شمار زیادی از عناصر جامعه مدنی ساپورزروایی با مدرن دیده می‌شوند که اکنون وجود دارند. وانگهی، پویایی این توسعه به جنبش‌های کارگری، فمینیستی و زیست‌محیطی مربوط می‌گردد. در حقیقت، این جنبش‌ها جامعه مدنی را مدرنیته گردانند. کوتاه سخن، این مفهوم یعنی اندیشه‌ی جامعه برابر، دموکراتیک و آزاد که روشنی در وضیعت کنونی واقعیت ندارد، مفهومی خیالی است اما امروز بیش شرط‌هایی برای گام نهادن در این راه وجود دارد. در یک کلام جامعه مدنی مدرن می‌تواند دموکراتیک تر، برابرتر، عادلانه‌تر، همبست‌تر و مددکارانه‌تر شود. این حقیقت باید تحقق یابد.